



بررسی تحلیلی گفتمان، ذهنیت و قدرت در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن

فرزانه واحد^۱

شهلا معظمی^۲

تهمورث بشیریه^۳

عباس شیخ‌الاسلامی^۴

تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۰۳/۲۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۸/۰۵

چکیده

جرم‌شناسان فمینیسم با توجه به حذف زنان از مطالعات جرم‌شناسی جریان غالب، در هر نحله از این مکتب به نوعی به تحلیل موضوع جرم پرداخته‌اند. با وجود دستاوردهای برابر طلبان جنسیتی در اصلاح قوانین در سال‌های اخیر همچنان تفاوتی عمیق و نوعی نابرابری در مسئله‌ی جرم برای زنان وجود دارد. جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن، دلیل بزهکاری و بزه دیدگی زنان را در تجمع قدرت، ذهنیت و قدرت در جامعه‌ی مردسالار می‌دانند. در این پژوهش ضمن واکاوی مفهومی از مؤلفه‌های فوق به بررسی آن در ایجاد نابرابری در مسائل مربوط به جرم پرداخته می‌شود. نوع پژوهش پیش رو کاربردی-توسعه‌ای است و به بررسی نظریات بنیادین پرداخته شده است و بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است. برای نیل به اهداف پژوهش از متد کیفی و تحلیل محتوایی، تحلیل گفتمان و تحلیل و بررسی اسناد و مطالعات کتاب‌خانه‌ای استفاده شده است. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن برخلاف دوران پیش از مدرن انقیاد زنان را از نه از طریق قهر و غلبه بلکه از راه ایجاد گفتمان‌های مردسالاری می‌داند که موجب ایجاد نابرابری در بزهکاری و بزه دیدگی زنان و به حاشیه راندن یا حذف گفتمان‌های زنان می‌شود و راه‌هایی از تبعیض علیه زنان را در ایجاد گفتمان‌های جان‌شین می‌داند.

^۱ دانشجوی دوره دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. farzaneh.vahed@yahoo.com
^۲ دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول): smozami@ut.ac.ir
^۳ استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. tahmoorees_b@yahoo.com
^۴ دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. sheikhholeslami@mashdiau.ac.ir

کلید واژه‌ها

فناور گفتمان، ذهنیت، قدرت، جرم‌شناسی.

مقدمه

جامعه‌ی پسا صنعتی امروز با پدیده‌ای به نام جهانی‌شدن روبرو است. جهانی‌شدن و نظام سرمایه‌داری تمامی ابعاد زندگی بشر را در بر گرفته است. دوران مدرن که پیام‌آور خرد و عقل‌گرایی و تکیه بر تجربه با استناد به تاریخ بود هر آنچه را که از طریق فرضیه‌های معقول و باتجربه به دست می‌آمد را به‌عنوان حقیقت معرفی می‌کرد. با انقلاب صنعتی و تحولات ناشی از آن و فراگیر شدن وسایل ارتباط‌جمعی دنیای صنعتی وارد فاز جدیدی شد و انقلاب اطلاعات را به همراه داشت. دوران پست‌مدرن و انفجار اطلاعات ناشی از جوامع پسا صنعتی مرزهای حقیقت، واقعیت، ملیت و مرزها را از بین برده است. در دوران مدرن حذف زن از حوزه‌ی عمومی و تعلق زن به حوزه‌ی خصوصی به‌عنوان یک باور مسلم و پذیرفته‌شده وجود داشت. مردسالاری دوران پیش از دوره‌ی پست‌مدرن زنان را در مطالعات اجتماعی و تحلیل‌های ادبی و حتی حوزه‌ی هنر حذف کرده بود. تحلیل‌های جامعه‌شناختی نیز در این دوره توسط مردان و برای زنان تولید و ارائه می‌شد. مردان برخوردار از اماکن عمومی و حوزه‌ی عمومی به‌طور کلی بودند و نهادهای علمی و فرهنگی را نیز در اختیار خود داشتند. هرچند نمی‌توان به‌طور کلی دوران مدرن را جریان‌ی مردسالارانه به‌طور کلی در نظر گرفت، اما در حوزه‌ی مطالعات اجتماعی و ساختارهای سیاسی حذف زنان یک امر طبیعی و غالب در این دوره بود. مدرنیته دوران سلسله مراتبی بودن امور است و در این دسته‌بندی‌ها زنان همواره در مرتبه‌ی پایین‌تری از مردان قرار داشتند. زن در دوران مدرن به‌عنوان دیگری تعریف شده بود. گفتمان غالب مردسالار موجب از بین رفتن هویت زنان شد و باعث به وجود آمدن حقوقی برای مردان شد که به‌عنوان حقوق طبیعی و اولیه و مسلم مردان معرفی شد. نظریات میشل فوکو و نظریه‌ی مرگ مؤلف نیچه و اشاره به این موضوع که حقیقت پنهان‌شده‌ای در هیچ متنی وجود ندارد و حقیقت همان چیزی است که خواننده با بینش جهان بینی خودش، آن را می‌سازد و همچنین توجه ویژه‌ی فوکو به گفتمان‌ها و بازی‌های زبانی و اعمال قدرت، از طریق ساخت گفتمان و همچنین اندیشه‌ی نیچه در خصوص روابط قدرت فمینیسم را به تفکر در مورد تعاریف ارائه‌شده از جنسیت به‌عنوان حقیقت غالب واداشت و موجب ایجاد نخله‌ای نو در فمینیسم شد. توجه فمینیسم به آموزه‌های پست‌مدرن و رویکردهای جرم‌شناسی انتقادی در حوزه‌ی جرم‌شناسی پست‌مدرن، فمینیست‌ها را بر آن داشت تا ضمن مطالعه در مورد نابرابری‌های موجود در

ساختارهای اجتماعی و تأثیر آن بر الگوهای ارتکاب جرم، به دلایل بزهکاری و بزه دیدگی و بررسی وضعیت زنان و به چگونگی اثرگذاری ذهنیت و گفتمان و قدرت در عرصه‌ی جرم‌شناسی بپردازند به عبارت دیگر مثلث ذهنیت، گفتمان و قدرت به‌رغم تحول و اصلاح قوانین نابرابر در نظام عدالت کیفری، در تداوم نابرابری علیه زنان نقش انکارناپذیری دارد و با وجود دستاوردهای مهم و برابری جنسیتی ظاهری همچنان تعارض‌های بسیاری در موضوع زنان و جرم وجود دارد که تاکنون به آن توجهی نشده است و در پژوهش‌های انجام‌شده به زبان فارسی نیز توضیح کامل و جامعی در این خصوص وجود ندارد و در تحقیقات انجام‌شده در قالب پایان‌نامه و یا مقاله تنها بخشی از موضوع جنسیت و جرم مورد بررسی قرار گرفته است^۱ و با توجه به این مهم که در تمامی تألیف‌های انجام‌شده تنها در چند سطر به اهمیت و اثرگذاری مؤلفه‌های فمینیسم پست‌مدرن و تحلیل جرم‌شناسانه‌ی آن و یا تعریف جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن و موضوع زنان و بزهکاری اکتفا شده است، در این نوشتار با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی و بررسی اسناد و مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی نظریات بنیادین جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن و بررسی آموزه‌های این مکتب در بزهکاری و بزه دیدگی زنان و نابرابری موجود متأثر از این سه مؤلفه پرداخته خواهد شد.

۱. مفهوم شناسی

عبارت فمینیسم پست‌مدرن به زبان فارسی وارد شده است، برای بررسی ریشه‌ی آن باید معادل انگلیسی‌اش را مورد بررسی قرار داد. ریشه کلمه‌ی جرم‌شناسی به واژه‌ای لاتین^۲ به معنی جرم، بازمی‌گردد. فمینیسم واژه‌ای فرانسوی است و از ریشه‌ی لاتین کلمه‌ی فمینین^۳ با اندکی تغییر وارد زبان‌های دیگر شده است که به معنای زن و جنس مؤنث است. پست‌مدرن^۴ نیز عبارتی

^۱ فلسفه‌ی تفاوت‌های زن در حقوق کیفری و قضایی (دکتر امیر شهریاری ۱۳۸۷، مجله‌ی کانون وکلای دادگستری مرکز) - جرم‌شناسی فمینیستی و تطبیق آن با حقوق زنان در اسلام (حاجی خداکرمی، زینب، ۱۳۹۳، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز)
^۲ - تأثیر دیدگاه‌های جرم‌شناختی فمینیستی بر حوزه‌ی جرم‌شناسی (علی شجاعی، ۱۳۸۲، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران)
^۳ - اختلاط و انفکاک در محیط‌های اجتماعی زنانه و مردانه، از مبانی اسلام تا فمینیسم پست‌مدرن (صدیقه صالحی، ۱۳۸۵، مجله بانوان شیعه)

^۲ crimen

^۳ feminine

^۴ postmodern

متشکل از واژه‌ی لاتین پست^۱ به معنای ورا، پشت سر و مابعد است و واژه‌ی مدرن^۲ که اشاره به دوران خاص مدرنیته و عصر دانش دارد، از ریشه‌ی لاتین^۳ گرفته شده است. عبارت فمینیسم پست‌مدرن متشکل از دو واژه‌ی فمینیسم و پست‌مدرن به معنای رویکردی انتقادی به مسائل مربوط به زنان با در نظر گرفتن آموزه‌های پست‌مدرنیسم است. دسترسی به عدالت^۴ معادل عبارت‌های مشابه به زبان آلمانی^۵ و زبان فرانسوی^۶ است که در فارسی دسترسی به عدالت ترجمه شده است و از دو بخش دسترسی و عدالت تشکیل شده که عدالت^۷ از ریشه‌ی لاتین^۸ به معنای عدل، دادگستری، درستی، مساوات و انصاف است؛ و واژه‌ی دسترسی باریشه‌ای لاتین^۹ لاتین^۹ به معنای دسترسی و دستیابی و امکان وصول است.

۱.۱. فمینیسم

فمینیسم در لغت به معنای مطالعات و رویکردهای مربوط به زنان و تفکری است که بر ارزش‌های زنان در زندگی اجتماعی تأکید می‌کند و همچنین نهضت طرفداری از حقوق زنان، نهضت حمایت از حقوق سیاسی و اجتماعی زنان تعریف شده است. معنای عمومی و اولیه‌ی فمینیسم از اندیشه و رویکردی سخن می‌گوید که مدافع و طرفدار برابری حقوق زنان با مردان در ساختارهای اجتماعی و سیاسی است، اما فمینیسم در معنای دورتر برای توصیف ظهور خلق‌و‌خو و صفت‌های زنانه در مردان نیز به کار رفته است که تعریف دوم غیر عمومی‌تر است. به نظر می‌رسد، مناسب‌ترین تعریف برای واژه‌ی فمینیسم جنبش برابر طلبی زنان برای احقاق حقوقی باشد که به دلیل سلطه‌ی مردانه فراموش شده است، به عبارت دیگر فمینیسم تلاش برای ایجاد توازن و از بین بردن نابرابری‌ها موجود در جامعه به دلیل جنسیت است و تلاش جنبش‌های مختلف فمینیستی را با وجود تفاوت‌های نظری میان آن‌ها، می‌توان تلاش برای احقاق حقوق از دست‌رفته‌ی زنان توصیف کرد، حقوقی که به دلایل مختلف تاریخی و بنیادی زنان را از احساس برابری در جامعه محروم نموده و دسترسی به موقعیت‌های برابر در مقایسه با

1 post

2 modern

3 modernus

4 Access to justice

5 zugang zu Gerechtigkeit

6 Accès à la justice

7 Justice

8 Justus, justitia

9 accessus

مردان را برای آن‌ها غیرممکن ساخته است. (لگیت، ۱۳۹۶: ۱۱۵). فمینیسم جنبش برابر طلبی و صدای جمعیت خاموش جامعه است که تاریخ و فرهنگ به آن جنسیت بخشیده و او را از حقوق اولیه و طبیعی خود محروم نموده است، او را به دیگری و غیر، بدل ساخته و با ایجاد فرا روایت‌های تاریخی و علمی و فرهنگی، محتاج به حمایت معرفی کرده است.

۱.۲. پست‌مدرنیسم

پست‌مدرن که در فارسی به نوگرایی، پساگرایی، فرانوگرایی، تجددگرایی و فرامدرنیسم ترجمه شده است که همگی بیان‌گر گذار از یک دوره (مدرن) به دوره‌ی دیگر (پسامدرن) است. هرچند که تعریف دقیق و جامعی از پست‌مدرنیسم تاکنون ارائه نشده است و در مورد آن اختلاف‌نظرهای بسیاری وجود دارد، اما پست‌مدرن را می‌توان اندیشه‌ای دانست که در پی شالوده شکنی در اندیشه‌های پیشین است و برای نیل به این هدف از ساختارشکنی در روایت‌های کلان و متون موجود که به‌عنوان حقیقت مسلم تاکنون معرفی شده است، استفاده می‌کند. پست‌مدرنیسم را جریان‌ی فرهنگی و تاریخی معرفی می‌کنند که در پی پسا ساختارگرایی به وجود آمده است و اعتقادی به فرا روایت‌ها، اسطوره‌های نژادی و فرهنگی، انسجام و وحدت، نظم و سلسله‌مراتب ندارد (رشیدیان، ۱۳۹۴، ۷۵۲). این اصطلاح را تعبیری برای نامیدن موضوعات و انواع پدیده‌های فرهنگی و جریان موجود در هنر قرن بیستم می‌دانند که به چگونگی ظهور و خلق انواع مختلف سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی می‌پردازد و از اواخر جنگ جهانی دوم ایجاد شده است (نوذری، ۱۳۹۲: ۴۷). اندیشه‌ی پست‌مدرن ایده‌های اصلی مدرنیسم را رد می‌کند و برخلاف مدرنیسم به کثرت به جای وحدت معتقد است و نوآوری مداوم در ایده‌ها و سنت‌ها را تجویز می‌کند. همچنین این مکتب را یک فیلم با پایان باز توصیف می‌کنند که هرکس از ظن خودیار او می‌شود و نتیجه‌ی آن بسته به درک مخاطب است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۷: ۹-۴۶). پست‌مدرنیسم در سیاست به اعتقاد لیوتار، به معنای سوءظن نسبت به تمامی فرا روایت‌های سیاسی نجات‌بخش بشر است (نوذری، ۱۳۹۲: ۱۵۳). درنهایت باید گفت پست‌مدرنیسم نگرش و تفکری انتقادی است که پس از گذر از دوره‌ی مدرنیته و به صورت یک واکنش علیه آن به وجود آمده است.

۱.۳. فمینیسم پست‌مدرن

واژه‌ی فمینیسم نخستین بار در قرن ۱۹ میلادی به کار رفت؛ اما همچنان پژوهشگران بسیاری معتقد هستند، تلاش برای کسب حقوق زنان و جنبش فمینیسم به قبل از قرن نوزده و فعالیت‌های زنان بازمی‌گردد. مبدأ ظهور فمینیسم را می‌توان تحولاتی نظیر رنسانس و انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی دانست که مناسبات میان زنان و مردان را متحول نمود^۱. تحولات انقلاب صنعتی در امریکا، فرانسه، بریتانیا این کشورها را به مهد فمینیسم تبدیل کرد^۲. موج یک فمینیسم در سال ۱۸۳۰ و با تأسی از کتاب مری ولستون کرافت^۳ و جان استوارت میل^۴ آغاز شد. این موج که به اعطای حق رأی به زنان منجر شد، مجموعه‌ای از جنبش‌های مختلف فمینیستی بود. اصلاحگران به دستمزد پایین زنان نسبت به مردان، فقدان کنترل زن بر بدن خود و بهره‌کشی‌های جنسی و انحصار آموزش به مردان معترض بودند. جنبش‌های مختلف زنان بین سال‌های ۱۸۵۰ میلادی تا ۱۹۱۰ هدف‌های مختلفی را دنبال می‌کردند و وجه مشترک آن‌ها اختیار دادن به زنان برای تصمیم‌گیری و کنترل زندگی خود بود، چیزی که در سال ۱۸۵۱ در کنگره‌ی حقوق زنان در امریکا به‌عنوان یک اصل بنیادین به نگارش درآمد: تصمیم‌گیری و اختیار زن در مورد زندگی شخصی خود. مبارزات موج یک فمینیسم علاوه بر اعطای حق رأی به زنان، به آموزش عمومی برای زنان، اصلاح قوانین ازدواج و طلاق و مالکیت انجامید^۵. پس از موج یک فمینیسم و کسب حق رأی توسط فمینیست‌های آمریکایی وهم زمان زمان با آغاز جنگ‌های جهانی و نازیسم، فمینیسم دچار رکود شد. فاصله‌ی بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ میلادی را مورخین سال‌های جنبش‌های پراکنده و در حاشیه توصیف می‌کنند. در خلال جنگ‌های جهانی زنان به‌عنوان جانشین مردانی که به جنگ رفته بودند نقش‌های اجتماعی را به عهده می‌گرفتند، ولی پس از پایان جنگ مجدد به نقش‌های خود بازمی‌گشتند. از سال ۱۹۶۸ میلادی تظاهرات گسترده همراه با اعتراضات نمادینی نظیر آتش زدن و دور انداختن بیگودی، قالب کیک، کفش‌های پاشنه‌بلند، مژه‌های مصنوعی و لباس‌های زیر زنانه در

^۱ برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

LeGates, M. (2001). *In their time: A history of feminism in western society*. Routledge.

^۲ همان، ص ۲۴۷

^۳ Mary Wollstonecraft

^۴ John Stuart Mill

^۵ بنگرید به:

Heilmann, A. (2000). *New woman fiction: Women writing first-wave feminism*. Springer.

اروپا و آمریکای شمالی شکل گرفت. فمینیست‌های فرانسوی نیز در سال ۱۹۷۰ میلادی شروعی دوباره را برای فعالیت‌های فمینیستی خود در نظر گرفتند که این سال را سال صفر و نقطه‌ی شروع نامیدند (Whelehan, 1995). کتاب جنس دوم سیمون دوبووار^۱ به اعتقاد بسیاری از افراد الهام‌بخش تشکیل موج دو فمینیسم بود. این کتاب برای نخستین بار حمله‌ای رادیکالی نسبت به زندگی خصوصی، ازدواج و خانه‌داری محسوب می‌شد (Claire, 1994, 130)

در این کتاب جنسیت عامل اجتماعی و نه بیولوژیکی تعریف شد که موجب تحمیل یک شخصیت اجتماعی بر فرد می‌شود. هدف اصلی فمینیست‌های موج دو، رهایی و نجات زن از سیطره‌ی مردان بود. نقد مردسالاری و نفی ازدواج از موج دو آغاز شد. زمینه‌های پیدایش موج سه فمینیسم به دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ میلادی بازمی‌گردد. در این زمان زنان به این آگاهی رسیدند که در میان خود، برداشت و منافع یکسانی ندارند و این اختلاف در دیدگاه می‌تواند عامل جدایی آن‌ها باشد، همچنین بحث تفاوت^۲ که از اندیشه‌های مکتب پست‌مدرنیسم بود، زمینه را برای ایجاد فمینیسم پست‌مدرن فراهم ساخت. از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی اندیشه‌های فوکو و ژان ژاک دریدا موجب پیدایش موج سه و در حال جریان فمینیسم نمود که به فمینیسم پست‌مدرن شهرت دارد (Giroux, 1991, 130) فمینیسم پست‌مدرن به حذف مردسالاری از ساختارهای اجتماعی معتقد است و هرگونه تفسیر و برداشت جهان‌شمول، قطعی و یگانه از جهان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. با شروع موج سه فمینیسم، فمینیست‌ها با الهام از اندیشه‌ی پست‌مدرن رسالت خود، در جنبش‌های زنان را با ساختار شکنی، انکار فرا روایت‌ها و به تصویر کشیدن نقش گفتمان و ذهنیت و قدرت در به انقیاد کشیدن زنان آغاز کردند. فمینیسم پست‌مدرن با شالوده شکنی و نفی حقیقت و انکار فرا روایت موجود برتر در پی پرده‌برداری از نقش بازی‌های زبانی و گفتمان‌های غالب در ایجاد و تداوم ستم و بی‌عدالتی علیه زنان است و با آثار جودیت باتلر نویسنده و فیلسوف معاصر، جولیا کریستوا، باربارا جانسون و پاتریشیا ویلیام، ماری جو فروگ به وجود آمد و در دهه ۷۰ میلادی با الهام از نظریات پست‌مدرن و نقش بازی‌های زبانی و گفتمان‌های غالب در ایجاد سلطه‌ی مردانه و تأکید بر تفاوت میان انسان‌ها، انکار فرا روایت‌های انسان برتر، به نابرابری‌های موجود در حوزه‌ی زنان واکنش نشان داد. فمینیسم یکی از نظریاتی است که بیشترین تأثیر را از مکتب پست‌مدرن گرفته است، به شکلی که موج سه و در جریان فمینیسم را فمینیسم پست‌مدرن نام نهاده‌اند

¹ Simone De Beauvoir

² Difference

(عیسی‌وند، ۱۳۹۱: ۶۱). این اندیشه نوعی تفکر انتقادی است که با استفاده از آموزه‌های پست‌مدرنیسم در پی واژگون‌سازی و پرده‌برداری از نظام‌های اجتماعی است که در پس آن بازی‌های زبانی و گفتمان و همچنین سلطه و قدرت مردانه وجود دارد. یکی از حوزه‌های مورد توجه در بحث فمینیسم پست‌مدرن توجه به ساختارهای قدرت و رابطه‌ی آن در ایجاد نابرابری در اجتماع است. این مکتب با تفکر انتقادی خود به دنبال برقراری عدالت اجتماعی فارغ از جنسیت است و با توجه به اینکه یکی از ساختارهای قدرت در نظام عدالت کیفری نهفته است، جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن به دنبال واکاوی مفاهیم موجود و پرده‌برداری از نظام سلطه‌ی زبانی و گفتمان و قدرت مردسالارانه در نظام عدالت کیفری و نقد این مردگرایی در حوزه‌ی عدالت کیفری است. نیچه را می‌توان الهام‌بخش و تأثیرگذار بر اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن دانست. نظریات نیچه در مورد قدرت و داعیه‌ی هرگونه حقیقت که در واقع خواست قدرت است، افق جدیدی را پیش روی فمینیست‌ها باز نمود. همچنین مخالفت نیچه با بنیادگرایی و جوهر باوری و تفکیک سوژه از ابژه که در نظر نیچه غیرواقعی و مصنوعی بود، ناشی از روابط قدرت بود که همین اندیشه، زمینه‌ی نقد واقعیت‌های ارائه‌شده و موجود در مورد زنان و مردان را در اندیشه‌ی فمینیست‌ها شکل داد. فمینیست‌های پست‌مدرن با تکیه بر نظریات نیچه، اعمال سلطه‌ی مردانه را دلیل بر شکل‌گیری مفاهیم خوب و بد و زن و مرد و زشتی و زیبایی و درست و نادرست می‌دانند و به دنبال فراسوی نیک و بد هستند. از دیدگاه مکتب فمینیسم پست‌مدرن سوژه‌ی استعلایی و بنیادین در دوران مدرن مرد است که زن را به صورت ابژه به اسارت و انقیاد خود درآورده است و این نوع دیدگاه و بینش تنها ناشی از اعمال سلطه‌ی مردانه‌ای است که حاصل روابط قدرت است (شاکر خوئی، ۱۳۸۸: ۱۷). فمینیست‌های پست‌مدرن با مثال زدن سایبورگ‌ها که در نتیجه‌ی پیشرفت فناوری به وجود آمده‌اند معتقدند که فناوری‌های جدید، تعاریف جدیدی از کار و مدیریت و فرهنگ و حتی جنسیت ارائه کرده است. به اعتقاد این مکتب سایبورگ‌ها مرزهای جنسیت را تغییر داده‌اند، ساخته‌ی دست بشر که نه زن است و نه مرد و در هیچ سلسله مراتبی جای نمی‌گیرد و همان گونه که سایبورگ^۱ از دسته‌بندی جنسی معاف است زن و مرد نیز چنین قابلیت‌ی را دارند (Clancy, 2006, 1020). به اعتقاد فمینیسم پست‌مدرن زبان بازگوکننده‌ی حقیقت نبوده و زبان است که واقعیت را شکل می‌دهد. مفاهیم زن و مرد در این اندیشه زاینده‌ی فرهنگ و

^۱ Cyborg

گفتمان تاریخی و فرهنگی است که برای تولید، بازتولید و تداوم روابط قدرت در جامعه استفاده شده است و زبان در خدمت مردان و سلاح مردان برای جلوگیری از قدرت گرفتن زنان و در انقیاد نگاه داشتن زنان همواره مورد استفاده قرار گرفته است. فمینیسم پست مدرن از مفاهیمی چون زبان و سازمان اجتماعی و قدرت برای درک سلطه و چرایی پذیرش آن بر زنان استفاده می کند (نقیب زاده، سعیدلویی، ۱۳۹۰، ۱۵۵-۱۸۵). زنانگی و جنسیت در این اندیشه امری ساختگی و مرتبط با گفتمان است، در این اندیشه نه هویت جنسی یگانه ای وجود دارد و نه تمامی زنان قابل توصیف با ویژگی های مشترک هستند و حتی نابرابری علیه زنان به یک شکل نبوده است و در این زمینه نیز باید قائل به تکثر به منظور اتخاذ راه حل های متفاوت شد.

مطالعات جرم شناسی فمینیستی با نخله ی لیبرال فمینیسم آغاز شد. فردا آدلر^۱ در کتاب خواهران مجرم و ریتا جیمز سیمون^۲ با کتاب پیدایش زنان جدید مجرم در سال ۱۹۷۵ عبارت جرم شناسی فمینیستی را وارد ادبیات علم جرم شناسی نمودند و شرایط اجتماعی را به جای تفاوت های جنسیتی دلیل بر تفاوت نوع جرائم ارتكابی توسط زنان معرفی نمودند و همچنین به برخوردهای متفاوت پلیس و مقامات قضایی در دستگیری و برخورد با پرونده های زنان پرداختند (Daly, ChesneyLind, 1988: 497-538). جرم شناسی فمینیستی و گرایش های متفاوت آن باعث ایجاد نگرشی متفاوت به جرم و مسائل مربوط به آن شد و موجب شد که جرم شناسان با دقت نظر بیشتری به مفاهیم جرم شناسی و راه کارهای آن بنگرند (نافین، ۱۳۸۷، ۵۹). جرم شناسی فمینیستی تبیین علل ارتكاب جرم با نقد وضعیت زنان و توجه به حکومت مردسالارانه تعریف شده است (عالی پور، ۱۳۸۴، ۵۰-۷۲). همچنین آن را علم مطالعه ی رفتار مجرمانه مرتبط با زنان که شامل طیف های مختلفی از امور زنان در نظام عدالت کیفری است تعریف کرده اند (Miller, 2017, chapter 3: 204) که به تبعیض جنسی و نهادینه شده در نظریات جرم شناسی، سیاست گذاری، قانون نویسی و شیوه های اعمال مجازات متفاوت برای زنان در مقایسه با مردان معترض است و انکار زنان یا زن ستیزی حاکم بر جرم شناسی و برخورد متفاوت با زنان در نظام عدالت کیفری را به چالش می کشد (نافین، ۱۳۸۷، ۶۰-۶۴) جرم شناسی فمینیستی یادآور مجموعه ای از تفکرات پیرامون بزه کاری و بزه دیدگی زنان است که

¹ Freda Adler

² Rita James Simon

جرم‌شناسی جریان غالب^۱ نسبت به آن بی‌توجه بوده است. جرم‌شناسی پست‌مدرن با آثار استوارت هنری^۲ و دراگان میلیوانویچ^۳ و استوارت هنری به وجود آمد و در آثار نویسندگان مختلف این‌گونه تعریف شده است: جرم‌شناسی پست‌مدرن چارچوب نظری انتقادی است که از منظر انسانی به مسائل جرم و جنایت و دسترسی به عدالت در جامعه می‌پردازد، با توجه به توسعه جرم‌شناسی الهام گرفته از پست‌مدرنیسم، مفاهیم کلیدی را که در طول توسعه تاریخی جرم‌شناسی پست‌مدرن مورد اصلاح قرار گرفته است، مورد نقد قرار می‌دهد و به بررسی مفاهیم بنیادین و تأثیر آن بر نهادهای اجتماع می‌پردازد، این مفاهیم محوری عبارت‌اند از: گفتمان؛ قدرت و ذهنیت (Arrigo, 1995: 448-472). موضوعی در حوزه‌ی عدالت کیفری وجود دارد که از یک دیدگاه غالب جهانی حمایت می‌کند و این استفاده از گفتمان غالب باعث آشکار شدن دیدگاه‌های غالب جهانی می‌شود تا بیان حقیقت توسط افراد و وظیفه‌ی جرم‌شناسی پست‌مدرن پرده برداشتن از این تسلط زبانی حاکم بر نظام عدالت کیفری است (فروزش، ۱۳۸۹: ۵۴). برخی از جرم‌شناسان، جرم‌شناسی پست‌مدرن را دارای شباهت بسیاری به جرم‌شناسی مارکسیستی می‌دانند با این تفاوت که کانون توجه، از تولید اقتصادی به تولید زبانی تغییر وضعیت داده است و جرم‌شناسی پست‌مدرن به کاربرد زبان و تولید گفتمان در خلق روابط قدرت در مطالعه‌ی جرم اهمیت بسیاری می‌دهد (ولد، ۱۳۹۳، ۳۸۳) جرم‌شناسان پست‌مدرن با الهام از سه مؤلفه‌ی اصلی در مکتب پست‌مدرن به بررسی تأثیر آموزه‌های قدرت، ذهنیت، گفتمان در جرم‌انگاری، کیفردهی و اجرای مجازات افراد می‌پردازند. همچنین جرم‌شناسی پست‌مدرن با نقد و ساختارشکنی در مفهوم عدالت و تأثیر بازی‌های زبانی در افزایش یا کاهش بزهکاری دریچه‌ی جدیدی به دنیای جرم‌شناسی گشوده است.

در حوزه‌ی جرم‌شناسی و مطالعه در مورد پدیده‌ی مجرمانه، جنسیت به‌عنوان عامل اثرگذار در شکل‌گیری پدیده‌ی مجرمانه در نظر گرفته نمی‌شود و در بهترین حالت شرایط ارتکاب جرم برای زنان و مردان به‌صورت یکسان در نظر گرفته می‌شود، یا اینکه مطالعه پدیده مجرمانه تنها از نقطه‌نظر مردان و به‌عنوان فعالیت مردانه انجام می‌گیرد. اعتراضات فمینیست‌ها در حوزه‌ی علوم جنایی موجب پیدایش جرم‌شناسی فمینیستی گردید و هر نحله از فمینیست به فراخور ایدئولوژی خود به بررسی پدیده‌ی مجرمانه پرداخت. در مطالعات و آمار مربوط به جرائم این

¹ Main Stream Criminology

² Stuart henry

³ Dragan milvanovich

همیشه مردان هستند که مرتکب جرم می‌شوند و بین مردانگی و جرم رابطه‌ای بسیار نزدیک برقرار می‌کنند و خلاف آن را امری بعید می‌دانند، اما حتی در این نگرش مردانه در جرم‌شناسی، به رابطه‌ی میان آمار بالای بزهکاری مردان و جنسیت آن‌ها نیز بی‌توجهی شده است و پیش‌فرض‌های چرایی این موضوع به‌خوبی موردبررسی قرار نگرفته است، همچنین جرم‌شناسی را می‌توان علمی در نظر گرفت که توسط مردان تحصیل کرده برای مطالعه‌ی مردان بزهکار شکل گرفته است اما در حقیقت رابطه‌ی میان مردانگی و جرم مانند زنانگی و جرم از موضوعات مغفول در این رشته است و حذف زنان در مطالعات جرم‌شناسی مانند سایر رشته‌های علوم اتفاق افتاده است اما هزینه‌ای که جرم‌شناسی برای حذف زنان و کوتاهی در تحلیل اندیشه‌های فمینیستی می‌پردازد، بسیار سنگین‌تر از سایر رشته‌های علوم است زیرا بدیهی‌ترین حقیقت در مورد جرم جنسیت مرتکب است و نادیده گرفتن زنان در مطالعات جرم‌شناسی موجب عدم توفیق جرم‌شناسان در کنترل نرخ بزهکاری می‌شود (نافین، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۶). دیدگاه‌های فمینیستی تعریفی از جرم ارائه نمی‌کند و نحله‌های مختلف فمینیستی تبیین‌های متفاوتی از جرم دارند، اما به‌طورکلی تمامی این نحله‌ها بر دو مفهوم تبعیض جنسیتی^۱ و غلبه و قدرت^۲ تأکید دارند و تبعیض را به مجموعه‌ای از رفتارها و تفکر تحقیرآمیز نسبت به یکی از دو جنس و غلبه و قدرت را رفتار مبتنی بر سلطه و غلبه‌ی مردان بر زنان و به‌عنوان یک رفتار عادی و عرفی تعریف می‌کنند. جامعه‌ای که مرد بودن را نسبت به زن بودن برتری بیشتری بخشد و ارزش‌ها را بر مبنای جنسیت تعریف کند، نگرشی به وجود می‌آورد که موجب تقسیم رفتارها به مجرمانه و غیرمجرمانه می‌شود و در نگرش فمینیستی از جرم‌شناسی، جرم به معنای تبیین رفتار مجرمانه در ارزش‌های مردسالار است که رفتارهای واکنشی زنان و نحوه‌ی واکنش اجتماعی نسبت به آن و عملکرد نظام عدالت کیفری را در سایه‌ی مردسالاری و مرد محوری تعریف می‌کند (رستمی تبریزی، ۱۳۸۸: ۳۱۸-۲۷۹). فمینیست‌ها با استفاده از اندیشه‌های اصلی مکتب پست‌مدرنیسم به بازنگری در بنیان‌های پذیرفته‌شده پرداختند و مسائل کلانی مانند خرد، زیبایی، علم و دانش و حقیقت و عدالت را به‌نقد و چالش کشیدند. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن به معنای مطالعه در مورد پدیده‌ی مجرمانه با در نظر گرفتن عامل جنسیت به‌عنوان مؤلفه‌ی اصلی و تمرکز بر ارتباط میان پدیده‌ی مجرمانه و زنان از یک سو و اثرگذاری آموزه‌های اصلی پست‌مدرن (قدرت، ذهنیت- جنسیت و گفتمان) بر ارتکاب جرائم

¹ sexism

² Patriarchy

یا بزه دیدگی زنان در عمل مجرمانه است. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن با استفاده از مؤلفه‌های پیش‌گفته به تأثیر این مؤلفه‌ها در سطوح مختلف نظام عدالت کیفری می‌پردازد. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن را می‌توان علم مطالعه‌ی پدیده‌ی مجرمانه زنان و اثرگذاری قدرت، ذهنیت-جنسیت و گفتمان مردانه و مردسالار بر پدیده‌ی جرم تعریف کرد.

۲. بررسی تحلیلی عناصر جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن

در سده ۱۹ میلادی مفهوم جنسیت موضوع گفتمان‌های علمی روز شد و در دهه ۱۹۸۰ میلادی فمینیسم به‌طور علنی به مخالفت با مدرنیسم و دستاوردهای آن پرداخت و نظریات دوران مدرن را تنها در جهت سرکوب زنان معرفی کرد (نقیب زاده، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۸۵). فمینیست‌ها همواره در پی نقد یافته‌های جرم‌شناسی هستند، زیرا جرم‌شناسی را دانشی مردانه تصور می‌کنند و یافته‌های جرم‌شناسی را به دلیل این‌که زنان کمتر از مردان مرتکب جرم می‌شوند و یا تفاوت در نوع جرائم ارتكابی میان زنان و مردان که زنان را از مطالعات جرم‌شناسی حذف نموده است را قابل‌اعتماد نمی‌دانند. لومبرزو به‌عنوان بنیان‌گذار علم جرم‌شناسی معتقد بود که هرچند زنان در خفه کردن و مسموم نمودن و فرزند کشی آمار بالایی را به خود اختصاص می‌دهند اما در مجموع دارای ویژگی‌های مجرمانه نیستند (عالی پور، ۱۳۸۴: ۵۰-۷۲)، این تفکر مبنای حذف زنان از علم جرم‌شناسی را تشکیل داده است. فمینیسم تجربه‌گرا نخستین مطالعات در مورد بزهکاری زنان را انجام داد. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن با تأثیر از اندیشه‌ی انتقادی پست‌مدرنیسم و رویکردهای انتقادی موجود در جرم‌شناسی به وجود آمد. در این رویکرد زنان به‌عنوان بزه دیده و دیگری تحت استیلای گروه قدرت معرفی شدند و جرم‌شناسی جریان غالب به دلیل مورد بی‌اهمیتی و بی‌بازرسی که در اصول و مطالعات خود دارد، قادر به تحلیل مسائل مربوط به زنان ندانستند (همان منبع). درحالی‌که تفکر فمینیستی در موج یک و دو بر مبنای ایده‌ی ما و اشتراک شکل‌گرفته بود در موج سه هویت متکثر رواج داده شد و تلاش برای بازپس‌گیری حقوق نیز از شکل واحد آن به متکثر تغییر جهت داد و استراتژی‌های متفاوت جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن برای دستیابی زنان به حقوق در فرآیند بزهکاری و بزه دیدگی و حل مسئله‌ی جرم به همین دیدگاه متفاوت و متکثر که از اصول بنیادین این مکتب است، بازمی‌گردد (Daly, 2010: 208). ماکس

وبر^۱ در جامعه‌شناسی حقوق در عصر مدرن از عقلانی شدن حقوق و قانون سخن می‌گوید و بر اساس فرضیه‌ی عقلانیت وبر قانون یک نظام منسجم و عقلانی است که توسط حقوقدانان یا اندیشمندان دینی مطالعه و انتظام پیدا کرده است، در مقابل آنتونی کرومن^۲ ایجاد قوانین را نوعی عمل‌گرینشی می‌داند که بیان‌گر اهداف و مقاصد انسانی است و به‌عبارت‌دیگر قانون آینده‌ی تمام‌نمای خواسته‌ها و دیدگاه‌های افراد خاصی است که بر عموم مردم تحمیل می‌شود و هابرماس نیز عقلانیت قانونی وبر را، هدفمند توصیف می‌کند و مفهوم قانون عقلانی را به چالش می‌کشد (لش، ۱۳۹۴: ۲۰۷-۲۱۳). با نقد و بررسی قوانین مختلف توسط اندیشمندان پست‌مدرن و نقد و تحلیل‌های صورت گرفته از عقلانیت و هدف‌دار بودن قانون و اینکه این عقلانیت و هدفمندی توسط چه کسانی و گروه‌هایی کنترل می‌شود، فمینیست‌ها به رویکرد جدیدی در مسائل مربوط به حقوق و قانون رسیدند. شک و تردید پست‌مدرنیسم در مورد فرا روایت‌ها و تعاریف قطعی و تعیین‌حده‌مرز برای رفتار انسانی در ارتکاب جرم موجب شد که جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن نظریات قبلی را به چالش فراخوانده و جرم‌شناسی‌های فمینیستی پیشین را دارای ضعف بدانند و پیشنهاد نمودند که زنان مختلف با تجربیات متفاوت به‌عنوان افرادی که با نظام عدالت کیفری درگیر می‌شوند و روش‌های متفاوت برخورد با آن‌ها و ارتباط جنسیت با آن‌ها باید مورد مطالعه قرار بگیرد و در این خصوص ضمن انتقاد و ارائه‌ی پیشنهاد مبنی بر اصلاح نظام عدالت کیفری بر اساس تئوری جنسیت، به چالش کشیدن نظریات مربوط به جرم و بازتولید نظریه‌های جرم‌شناسی و دانش اجتماعی را مطرح نمودند (Mason, 2010: 1-34). یکی از دغدغه‌های اصلی فمینیسم پست‌مدرن تحمیل ارزش‌ها و باورهای برخی از افراد به گروه‌ها یا افراد دیگر در جامعه با دایه‌ی حقیقت است و این مسئله در حالی اتفاق می‌افتد که گروه دوم در تولید حقیقت و فرآیند تولید دانش نقشی نداشته‌اند و به‌طور سامانمند از این چرخه حذف‌شده‌اند و از تولید دانش، قدرت، حکومت و نوشتن تاریخ محروم مانده‌اند و این محرومیت موجب ایجاد یک نوع دوگانه‌گرایی ساختاری در جامعه می‌شود، مانند زنان و مردان که یک گروه در فرآیندهای فوق‌هیچ نقشی ندارند و معمولاً این نوع دوگانه‌انگاری‌ها با ملاک‌های زیستی و طبیعی توجیه شده است، درحالی‌که این ملاک‌ها نیز بر اساس نظریه‌ی پست‌مدرن از اعتبار و دوامی برخوردار نیستند و تحلیل‌های فمینیسم پست‌مدرن بر غیرقابل‌اعتماد بودن این‌گونه باورها تمرکز دارد. ساندرها هاردینگ با استناد به

¹ Max weber

² Anthony Kronman

تجربه‌گرایی فمینیستی ایده‌ی بی‌طرف نبودن علم را از اساس مخدوش می‌داند و معتقد است که جرم‌شناسان تحت تأثیر گرایش‌ها و پیش‌فرض‌های ذهنی خود به تحقیق و پژوهش می‌پردازند (نافین، ۱۳۸۷: ۶۰). فمینیسم پست‌مدرن با استناد به تحولات تاریخی در مورد تغییرات نژادی در آمریکا از سال ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۰ میلادی به بررسی ناپایداری ملاک‌های زیستی می‌پردازد و معتقدند درحالی‌که در سال ۱۸۰۰ هشت نژاد در آمریکا به‌طور رسمی شناخته‌شده بود و تمامی این نژادها بر اساس رنگ پوست و ویژگی‌های زیستی طبقه‌بندی شده بود، در سال ۱۸۹۰ این نژادها به ۵ نژاد رسید و در طول زمان مبنا و مفهوم نژاد، تولید و بازتولید شد و در حال حاضر نیز در دوره‌ی گذار و تغییر مفهوم نژاد و تفسیرهای مربوط به آن هستیم و همین مطلب به بی‌اعتباری حقایق جهان‌شمول و کلی صحنه می‌گذارد و بیان‌گر آن است که مفاهیمی که در زمانی مطلق و جامع به نظر می‌رسد چگونه در طول زمان متحول می‌شود (Renzetti, 2013: 63). جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن با تجزیه و تحلیل فوکویی از قدرت این ایده را مطرح می‌کنند که چگونه همواره قدرت تنها به ضرر گروه‌های خاصی از جامعه و به‌خصوص زنان عمل می‌کند و فرآیند حاکم بر قانون و حقوق را فضای ایجاد گفتمان جانشین و به چالش کشیدن قدرت معرفی می‌کنند. مسئله‌ی شناخت و تأثیر ذهنیت در ارتکاب جرائم منجر به ایجاد جرم‌شناسی شناختی می‌گردد که اساس آن را تأثیر ذهنیت و شناخت در ارتکاب جرائم تشکیل می‌دهد اما در رویکرد فمینیسم پست‌مدرن مسئله‌ی شناخت و تأثیر آن بر ارتکاب جرائم از منظر جنسیت و ذهنیت مرد محور است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این رویکرد به تأثیر ذهنیت-جنسیت مرد محور در ایجاد نابرابری علیه زنان پرداخته می‌شود و آثار این مؤلفه نه‌تنها در ارتکاب جرائم و یا جرم‌انگاری بلکه در تمامی سطوح نظام عدالت کیفری مورد بررسی قرار می‌گیرد. زنان در طول زمان به زن به‌عنوان موجودی اثرپذیر و نه اثرگذار تبدیل شدند و اثرگذاری زنان نیز یا محدود به حوزه‌ی خانواده و تلاش برای ایجاد یک خانواده‌ی مطلوب و تربیت شایسته‌ی فرزندان و رسیدگی به همسر گردید و یا این اثرگذاری به‌صورت منفی و با توصیف نقش مخرب زن در به انحطاط کشیدن و ایجاد فساد در اخلاقیات جامعه نمود پیدا کرد. فمینیسم پست‌مدرن در نگرش به موضوع جرم شناخت و تفکر را ساخته‌شده توسط زنان می‌داند که بر تمامی متصدیان نظام عدالت کیفری مسلط گردیده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۶). جرم‌شناسان بسیاری به تبیین مسئله‌ی جرم و رابطه‌ی آن با جنسیت پرداخته‌اند اما در رویکرد جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن بحث جنسیت تنها یکی از مؤلفه‌های این رویکرد را تشکیل می‌دهد و تأثیر ذهنیت و قدرت و

گفتمان در مورد جرم نیز مورد بازبینی قرار می‌گیرد. جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن با تأسی از اصول پست‌مدرنیسم مبنای خرد و عقل و اخلاق و سنت مردانه را در بزه دیدگی و بزهکاری زنان مؤثر می‌داند و با به چالش کشیدن حقایق معرفی شده توسط دانش مردانه و یافته‌های جرم‌شناسی در پی ارائه و جایگزینی حقیقت نسبی به جای حقیقت مطلق و علمی است. انتشار کتاب کارول اسمارت با عنوان زنان و جرم‌شناسی، نشان داد که مطالعات جرم‌شناسی از منظر جنسیتی بسیار نابینا بوده است، بزهکاری زنان یک امر مسلم است و پژوهش‌های علمی و اقدامات اجتماعی برای کاهش بزه دیدگی زنان اخیراً جای خود را در میان جرم‌شناسان پیدا کرده است، بخش عظیمی از این مطالعات اقتباس شده از دیدگاه‌های فمینیستی است که نشان می‌دهد جنسیت به‌عنوان ساختاری اجتماعی در تعاملات اجتماعی تولید و بازتولید شده است و جنسیت به‌عنوان نهادی اجتماعی چگونه رفتار انسان را شکل می‌دهد و از این‌رو بزهکاری زنان امری استثنائی و غیرعادی محسوب نمی‌شود (Heimer, 2006: 1-13).

مسئله جنسیت و هویت به‌عنوان امری ساختگی در طول تاریخ دچار تحولات بسیاری گردیده است، در دنیای پیش از مدرن امری موروثی بود، در دوران مدرن به امری اکتسابی تبدیل شد و در دوران پست‌مدرن به امری سیال و نسبی بدل گشت که برساخته‌ی گفتمان است، هویت در دوره‌ی پست‌مدرن نامی برای برقراری ارتباط با هر فرد و در هر زمان و مکانی است و موضوع هویت از امری ثابت و وابسته به ملاک‌هایی نظیر جنسیت و طبقه و مذهب به امری شکل‌گرفته در بستر فرآیندهای قدرت و گفتمان تبدیل شده است و فمینیسم پست‌مدرن با استناد به برساخته بودن هویت ضمن حفظ رسالت خود در ایجاد برابری برای زنان با نقد اصالت ذات و شالوده شکنی از معرفت‌های پیشین در مورد زن و زنانگی به‌نقد جایگاه‌های اجتماعی ممتازی می‌پردازد که موجب به انقیاد کشیدن زنان می‌شود و این جایگاه ممتاز بحث برتری جنس مرد است و با تأکید بر تفاوت میان انسان‌ها، زنان را محدود و جای گرفته در یک قالب مشخص و ساختار فرهنگی و اجتماعی خاص نمی‌دانند (نادری، ۱۳۹۱: ۴۳-۵۶). هرچند که در جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن چرایی بزهکاری و بزه دیدگی زنان در جامعه به تسلط زبانی و گفتمان غالب پدرسالار و مرد محور بازمی‌گردد اما این اندیشه از ارائه طریق‌های یکسان و جامع در خصوص تمامی زنان در این فرایند خودداری می‌کند. ترکیب فمینیسم و پست‌مدرنیسم در حقوق و جرم‌شناسی موجب از بین رفتن طبقه‌بندی‌ها و ساختارهای سنتی حقوق می‌شود. از نظر ماری جو فروگ، حقوقدان فمینیسم پست‌مدرن آمریکایی رکن اصلی برنامه‌های فمینیسم و پست‌مدرن در حقوق در برهم زدن دوبخشی‌های فرهنگی و مجادلات

دوگانه‌ای است که موجب تقسیم افراد جامعه به دو گروه می‌شود و استراتژی جو فروگ نیز بر وجود تفسیرهای دوگانه و محل نزاع در حقوق تأکید می‌کند و تفاوت جنسیتی در گفتمان حقوقی را محل و جایگاه اعتراض به تفاوت‌های جنسیتی و مبنای ناموجه پیش‌داوری‌های جنس محور معرفی می‌کند و درعین‌حال گفتمان حقوقی را ابزاری برای از بین بردن نابرابری‌های جنسیتی توصیف می‌کند و هدف از نقدهای فمینیسم پست‌مدرن بر گفتمان حقوقی را آشکار نمودن ضعف و ناکارآمدی‌های ساختاری و پیچیده‌ی رفتارهای اجتماعی و فرهنگی می‌داند که به تبعیت و فرمان‌برداری زنان جلوه‌ای مشروع می‌بخشد (کلر بلو، ۱۳۸۳: ۲۱۵-۲۷۲). ماری جو فروگ در بیانیه‌ی حقوقی فمینیسم پست‌مدرن درعین‌حال که نظریه‌پرداز فمینیسم پست‌مدرن حقوقی است، اما آن را دارای ابهام تصور می‌کند و به نظر وی ارائه‌ی یک بیانیه‌ی کامل و جامع از منظر فمینیسم پست‌مدرن غیرممکن است (Johnson, 1076-1083: 1992). جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن به دنبال ساختارشکنی از قوانین و همچنین اصولی است که منجر به بزه‌کاری و بزه‌دیدگی زنان می‌شود و با توجه به برساختی بودن هویت در پی شالوده‌شکنی از مفاهیم جرم‌شناسی است که در تداوم انقیاد زنان نقش مؤثری دارد. کارول اسمارت^۱ با ایده‌ی ایجاد گفتمان حقوقی زنانه به تأثیر گفتمان مرد محور در جرم‌شناسی پرداخت و استدلال نمود که زنان موضوع قانون هستند و نیاز به گفتمانی دارند که از جهان‌بینی زنانه مسائل را تحلیل کند. اصطلاح زن و گفتمان زنان برای توصیف روش‌های مختلف نظریه‌پردازی در مورد زنان در دنیای اجتماعی به‌کاربرده شد و مفهوم زن در گفتمان حقوقی و قانونی توسط وی در سال ۱۹۹۲ میلادی به وجود آمد و او زن را یک موضوع و موضع جنسیتی معرفی کرد که گفتمان حقوقی، او را ایجاد می‌کند و با توجه به مردانه بودن علم جرم‌شناسی نقدهای ارزشمندی توسط وی شکل گرفت و یکپارچگی و وحدت قانون یا جرم‌شناسی در نقدهای اسمارت به‌طورکلی به چالش کشیده شد، به عقیده‌ی اسمارت زنان در حوزه‌ی قانون و جرم‌شناسی شکل و حالت فاقد قدرتی و از قبل محاسبه‌شده‌ای را به خود گرفته‌اند و در تولید و محتوای قانون و جرم‌شناسی و گفتمان‌های ناشی از آن نقشی نداشته‌اند (Kathleen, 2010: 209). اصطلاح گفتمان زنان در مطالعات اجتماعی به زنانی اشاره دارد که در زندگی شخصی و اجتماعی و فرآیند قانون‌گذاری اثرگذار هستند و این گفتمان واقعی زنانه بدون توجه به زمینه‌های گفتمانی که در آن مفاهیم زن و دختر ساخته می‌شود به وجود

¹ Carol Smart

نمی‌آید و تجزیه و تحلیل گفتمان زنان ضرورتاً منعکس‌کننده‌ی هویت برساختی و اجتماعی زنان است که اجتماع به آنان تحمیل نموده است، درحالی‌که با ساختارشکنی از بستر شکل‌گیری این گفتمان‌ها قادر به کشف غیرواقعی بودن آن‌ها و ارائه‌ی گفتمان‌های زنانه واقعی خواهیم بود. به عقیده‌ی جرم‌شناسان فمینیسم پست‌مدرن نشان دادن تناقض‌های نهفته در متون و یا گفتمان‌های حقوقی منجر به آشکار شدن نواقص و نقش ذهنیت -جنسیت و قدرت مرد محور نهفته در آن می‌شود و با استفاده از ساختارشکنی تحلیلی در گفتمان‌های موجود به تسلط و بهره‌کشی مردان از زنان خواهیم رسید که با وضع قوانین و معرفی خواسته‌های دلبخواهانه‌ی خود در تداوم نابرابری علیه زنان در حوزه‌ی جرم‌شناسی نیز از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند. فروگ معتقد است که اگر منشأ تفاوت‌های جنسیتی توسط طبیعت توجیه و نهادینه‌شده باشد، اصلاحات قانونی با دشواری و محدودیت روبرو می‌شود و اگر گفتمان حقوقی با ساختارهای اجتماعی رابطه داشته باشد، دامنه‌ی این اصلاحات بسیار گسترده خواهد بود و همچنین وی معتقد است که قوانین و گفتمان حقوقی از طریق بازار کار و دستمزد و نظام عدالت کیفری و قوانین ازدواج یک سری از قوانین مرد محور را برزنان تحمیل می‌کند و از بین بردن این ستم جز با برهم زدن نظم حاکم بر این گفتمان‌های مردسالار ممکن نیست (Johnson, 1992: 1076-1083). رویکرد فمینیسم پست‌مدرن به حقوق و قوانین با زیر سؤال بردن و شالوده شکنی از مفاهیم همراه است و از این طریق سعی بر متزلزل نمودن بنیان‌های عام و جهان‌شمول حقوقی و قانونی دارد که به اعمال سلطه برزنان می‌انجامد و تحول در قوانین را با این ساختارشکنی دنبال می‌کند. از منظر جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن مواضع بسیاری در حوزه‌ی مسائل جرم‌شناسی وجود دارد که با گفتمان‌های مردانه عجین شده است و صرف‌نظر از اینکه زنان در تدوین علم جرم‌شناسی حذف و یا نادیده انگاشته شده‌اند در بسیاری از مواضع به بزه دیدگی و بزهکاری زنان به دلیل تسلط همین گفتمان مردانه توجهی نمی‌شود. در نگاه این رویکرد قانون و مسئله‌ی جرم چیزی جز انعکاس خواسته‌ها و باورهای مردانه نیست و در برخی موارد این جنسیت است که مورد جرم انگاری قرار گرفته است. تسلط گفتمان مرد محور و پدرسالار موجب محو و قطع گفتمان زنانه گردیده است و با جرم انگاری رفتارهای زنانه به تداوم و تولید نابرابری علیه زنان دامن می‌زند. در بسیاری از موارد نیز وجود و تسلط گفتمان مردسالار است که موجب قطع گفتمان مخالف و غیر غالب زنان در فرآیندهای بزهکاری می‌شود. در مواردی از بزه دیدگی زنان گفتمان مردسالار یا به زنان اجازه‌ی طرح شکایت را نمی‌دهد و یا به دلیل وجود گفتمان غالب حقایق بزه دیدگی آن‌طور که باید تعریف نمی‌شود. در فرآیند رسیدگی به

بزه دیدگی زنان معمولاً زنان ناچار به تعاریف وقایع به نحوی هستند که نظام عدالت کیفری از آن‌ها انتظار دارد و اگر زنان بخواهند از تجربه‌ی خود در بزه دیدگی سخن بگویند با حذف و یا طرد گفتمان مواجه می‌شوند و حتی ممکن است از نقش بزه دیده به بزهدار تغییر وضعیت پیدا کنند. نقش قدرت در این رویکرد بسیار اثرگذار است. حکومت قانون و قانون مداری یکی از ویژگی‌های دوران مدرن است. جرم‌شناسان بسیاری مخالف جرم‌شناسی فمینیستی هستند و برخی از آنان نیز قائل به در نظر گرفتن جایگاهی برای گفتمان و جهان‌بینی زنانه نیستند. حتی اگر جرم‌شناسان با تفکر زنانه موافق نباشند به نظر می‌رسد که وجود این نوع تفکر را نمی‌توان انکار نمود. تفکر علمی که یک تفکر مردانه و با خط عقلی و سریع و عینی است، نیازمند تفکری آرام‌تر و شهودی‌تر است که تفکر زنانه نام دارد و توسعه‌ی گفتمان و تفکر زنانه که فراگیر و پذیرفتنی باشد، می‌تواند منافع قابل‌توجهی را برای جرم‌شناسی به ارمغان بیاورد و به کاهش آمار جرائم نیز بیانجامد (ولد، ۱۳۹۳: ۳۸۰-۳۸۵). به نظر می‌رسد که هژمونی مردانه مانعی غیرقابل نفوذ برای رخنه نمودن افکار فمینیسم پست‌مدرن در جرم‌شناسی باشد اما فمینیسم پست‌مدرن با نقدهای کلی و شالوده شکن خود این سد نفوذناپذیر را درهم‌شکسته است (howe, 2000: 221-236).

۲.۱. ذهنیت - جنسیت

جنسیت به معنای یک هویت و برساختی اجتماعی، ریشه در مسائل اجتماعی دارد و ارتباطی به تفاوت‌های زیستی میان دو جنس ندارد. ریشه‌ی جنسیت را باید در نهادهای اجتماعی جستجو کرد که روابط میان زن و مرد را می‌سازد و در پی هویت بخشی به نیمی از جمعیت جامعه است و این هویت سلطه و فرمان‌برداری را نیز برای زنان به ارمغان می‌آورد. در رویکرد فمینیسم پست‌مدرن جنسیت امری پیچیده و تغییرپذیر و سیال است و هیچ نظریه‌ی یکپارچه‌ای در مورد جنسیت پذیرفته نمی‌شود و به‌جای ارائه‌ی یک نظریه‌ی یکپارچه از جنسیت به تجارب متناقض و گاه متضاد و تمایلات متفاوت اهمیت داده می‌شود. نگرش به جنسیت در ارتباط با شیوه‌های تعامل اجتماعی و فرهنگی، تاریخی است که مورد بررسی قرار می‌گیرد و تأکید فمینیسم پست‌مدرن بر این نوع تجارب متفاوت برای افرادی که تاکنون نادیده گرفته شده‌اند، صدا دادن به گروه‌های حاشیه‌ای و استفاده از تجاربی است که تاکنون خاموش مانده‌اند (M Barber, 2001: 23-33). زنان در مطالعات فلسفی و یا هستی‌شناسی هیچ‌گاه نقشی نداشته‌اند. سوژه یا فاعل در حال تجربه و تعامل با جهان همواره مرد بوده است. تمامی

افراد بشر در طول زندگی خود قبول کرده‌اند که بدون هیچ شک و شبهه‌ای یک حقیقت عینی وجود دارد و تلاش انسان و دانشمندان علوم مختلف بر کشف این حقیقت عینی است. یکی از اصول علمی در دنیای مدرن نیز قابل شناخت بودن حقیقت و امکان وصول آن است، اما گروهی از اندیشمندان معتقدند که حقیقت تنها یک ساخته‌ی اجتماعی است و عینیت ندارد و آنچه به ما در مورد ذهنیت و حقیقت منتقل شده است در واقع یک داستان در مورد واقعیت است و بنابراین حقیقت و ذهنیت همواره بر مبنای درک تاریخی و شرایط خاص و همچنین قضاوت‌های شخصی ساخته شده است و حقیقت معرفی شده به‌واقع موقتی و جانب‌دارانه است که می‌تواند در طول زمان تغییر کند و حقیقت امتیازی سیاسی برای برخی از نگرش‌ها نسبت به سایر دیدگاه‌ها است (Clair M, Renzetti, 2013: 60-65)

مسئله‌ی ذهنیت که علوم بسیاری را درگیر خود نموده به موضوعی جذاب برای نقد نظریه‌های فلسفه‌ی سیاسی بدل گشته است. مرگ سوژه و مؤلف در مکتب پست‌مدرن و ترکیب آن با اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن فضایی برای نقد اصول مسلم مردانه نگر فراهم نموده است. پست‌مدرنیسم ایده‌ی سوژه یا فرد را نفی نموده و سوژه‌ی دوران مدرن که موجودی ممتاز در جریانات فرهنگی است را به چالش می‌کشد. مکتب پست‌مدرن سوژه را دارای هویت ثابت نمی‌داند، بلکه موجودی فرهنگی می‌داند که دائماً در حال تحول است (مالپاس، ۱۳۹۵: ۸۴). زن در اندیشه‌های باستانی و تاریخی به‌مثابه‌ی سوژه‌ی تجربه‌گر و اثرگذار نبوده است و هر جا سخن از سوژگی بشر است، مقصود سوژه‌ی مرد کنش‌گر است. زنان به دلایل مختلف از فرآیند تفکرات فلسفی و علمی حذف شده‌اند و به دلیل وجود اندیشه‌ی فرودستی هیچ‌گاه قادر به کشف جهان به‌عنوان هستی فعال نبوده‌اند (محمدی اصل، ۱۳۹۶: ۱۳۰). فمینیست‌ها همواره به ذات‌گرایی بیولوژیک معترض بوده‌اند و تفاوت‌های جسمی و فرا روایت‌های ساخته شده از آن و ذهنیت مردانه‌ای که زن را جنس ضعیف و نیازمند حمایت معرفی می‌کنند را مورد نقد قرار می‌دهند. تقسیم کار به منزل و خارج از منزل، حتی اگر بر اساس تفاوت‌های جسمانی افراد صورت گرفته باشد، یک قرارداد اجتماعی میان زن و مرد است که امروز در قالب یک فرا روایت و ذهنیت ظاهر شده است و خود را به‌عنوان حقیقت جلوه داده که جزئی از فرهنگ و اصول مسلم شده است و خانه‌داری و رسیدگی به امور منزل بخشی از فرا روایت‌های مردانه‌ای را تشکیل داده که در راستای اعمال سلطه بر زن عمل می‌کند و اثبات خلاف آن امری بسیار مشکل به نظر می‌رسد. فمینیسم پست‌مدرن وظیفه‌ی خود را در برهم زدن این نوع ذهنیت‌های جنسیت محور دنبال می‌کند و با ساختار زدایی از این اصل به‌ظاهر

بدیهی، آشکار شدن این موضوع که تقسیم این نوع وظایف تنها بر اساس یک قرارداد اجتماعی است و نه یک اصل بنیادین و جوهری، مفروضات پذیرفته‌شده در این خصوص را به چالش می‌کشد. جداسازی سوژه از ابژه و قرار گرفتن جنسیت زنان به‌مثابه‌ی ابژه موجب تداوم سلطه بر زنان شده است. ذهنیت که با شناخت و دانش رابطه‌ی مستقیمی دارد، به افکار و فرا روایت‌هایی می‌پردازد که گاه از طریق افسانه و اسطوره و گاه از طریق روش‌های علمی و تجربی، اصولی را به‌عنوان حقایق مسلم و جهان‌شمول به آدمیان عرضه داشته است. مفاهیم خرد و دانش به‌عنوان یک فرا روایت سالیان طولانی در اختیار مردان قرار داشت و زنان با توجیحات مختلف از حوزه‌ی خرد و شناخت بیرون بودند. فمینیسم پست‌مدرن با نگاهی انتقادی به مقوله‌ی ذهنیت مردانه، ساخت و پرداخت فرا روایت‌های مربوط به کم‌بهره بودن زنان از شناخت، دانش و خرد را به چالش می‌کشند. ذهنیت و جنسیت دو مقوله‌ی ظاهراً بی‌ارتباط با یکدیگر است که در فمینیسم پست‌مدرن با نگاه نقادانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و این نقد بیان‌گر ارتباط پیچیده‌ی میان این دو مؤلفه با یکدیگر است که موجب ایجاد و تداوم نابرابری جنسیتی در جامعه می‌شود.

۲.۲. گفتمان - جنسیت

در مکتب پست‌مدرن معرفت و شناخت محصول گفتمان معرفی شد و هیچ موضعی خارج از فرهنگ و گفتمان قابل تصور نیست. معرفت و شناخت نیز آینه‌ی حقیقت نبود و نمی‌توان آن را در تاریخ یا عقل جستجو کرد، بلکه معرفت تنها مجموعه‌ای از گفتمان‌ها معرفی شد که به‌صورت روایات کلان به بشر عرضه‌شده است و وظیفه پست‌مدرنیسم ساختارشکنی از این فرا روایت‌ها به‌عنوان حقیقت مطلق است (بشیریه، ۱۳۹۶: ۳۱۴). زنان درون‌مایه و معنا را تشکیل می‌دهند و زبان ملک اختصاصی مردان است که در این قلمرو زنان جایگاهی ندارند، مگر به‌قصد محرومیت و اعمال سلطه و تبعیض علیه آنان. زن موضوع و سوژه‌ی زبان است و این سوژگی زن ناشی از فرآیندهای تاریخی و جهانی در مورد مسائل زنان است. در هیچ زبانی، زن به‌عنوان فاعل مستقل و هستی سخن نگفته است و زبان در طول تاریخ مردانه شده است. مبارزات طولانی زنان از طریق نوشتن آثار و تألیف از سوی زنان بیان‌گر تحولات بنیادینی در حوزه‌ی زبان و گفتمان است که در ابتدا این آثار به نام مردان به انتشار می‌رسید اما پس از گذشت زمان، زنان اعتمادبه‌نفس نوشتن بانام خود را پیدا کردند و دیگر تنها مردان از دیدگاه و جهان‌بینی خود در مورد زنان به ارائه‌ی نظر نپرداختند و زنان در این عرصه دارای سهم اندکی

شدند. میدان دادن به زنان برای تألیف و حوزه‌ی زبان به معنای ایجاد گفتمان جدیدی است که از گفتمان مردانه فاصله‌ی بسیاری دارد. زن قلم‌به‌دست گرفت و وارد حوزه‌ی زبان شد، حوزه‌ای که در طول تاریخ در آن جایگاهی به‌عنوان صاحب اثر نداشت. به کشف اسرار و رموز زبان و زنان پرداخت تا از طریق زبان از ستمی که علیه جنس خود شده است پرده بردارد (غذامی، ۱۳۹۵: ۸). در تفکر دوران مدرن زبان محصول اندیشه‌ی بشر و ابزار انتقال آن محسوب می‌شد که افراد به‌صورت خودآگاه از آن استفاده می‌کردند، اما در رویکرد پست‌مدرن نسبت به زبان، اندیشه محصول و فرزند زبان است (شاملو، ۱۳۹۴: ۴۳-۶۸) و واژه‌ها دیگر فقط برای انتقال معنا به کار نمی‌روند، بلکه در حمایت و در راستای تولید اندیشه‌ی گروه‌های خاصی در جامعه از طریق دستگاه‌های زبانی استفاده می‌شود. فرض کلی فمینیسم پست‌مدرن در مورد فرا روایت‌ها و حقایق جهان‌شمول این است که روایت‌های کلان معرف زنان، زبانی مردانه دارد و هویت و مسائل مربوط به زنان در این زبان مردانه حذف یا انکار شده است (قیصری، ۱۳۹۳: ۸۳۳-۸۵۸). به اعتقاد فمینیسم‌های پست‌مدرن زبان واقعیت را می‌سازد و این کار را با شیوه‌ای خاص دنبال می‌کند. زبان و گفتمان حاصل از آن بر مبنای مرد محوری و مردسالاری است. زبان وسیله‌ای برای تحت سلطه درآوردن زنان است. در اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن زنانگی و مردانگی را تابعی از گفتمان‌هایی می‌داند که در نهادهای اجتماعی و شیوه‌های تفکر و ذهنیت افراد ریشه دارد و مدام به سود نهادهای قدرت در حال تغییر است. به عقیده‌ی فمینیست‌های پست‌مدرن گفتمان مردسالار دنیای معاصر سیطره‌ای بر فرهنگ و ساختارهای مختلف اجتماعی و نظام آموزشی دارد که باعث بی‌اعتنایی به زنان و حذف و طرد زنان می‌شود. عرف و قانون و نظام تربیتی بر مبنای گفتمان غالب مردسالار شکل گرفته است (خلف خانی، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۸۶). به اعتقاد فمینیسم پست‌مدرن زبان در ساخت اجتماعی حقیقت و واقعیت نقش اصلی را ایفا می‌کند واقعیت در این دیدگاه ساخته‌ای پیچیده و اسرارآمیز از پدیده‌های مختلفی نظیر ذهن، جسم، تجربیات شخصی و تاریخی مردان است که از طریق زبان و گفتمان ارائه می‌شود. جنسیت همراه با سایر متغیرهای اجتماعی به‌طور سامانمند موجب نابرابری در جامعه می‌شود. مردم در جامعه خود را دارای هویت‌های مستقل فردی می‌پندارند درحالی‌که محصول ساختارهای اجتماعی هستند و از تأثیرات روابط نابرابر اجتماعی بر خودآگاه نیستند. واقعیت‌های اجتماع در ارتباط با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند و متغیرهای اجتماعی نظیر جنسیت و نژاد به‌تنهایی شکل نگرفته است بلکه در شبکه‌ای از مناسبات گفتمانی به وجود آمده است. ریشه‌داری جنسیت در ساختارهای اجتماعی و نهادینه شدن آن در تمامی رفتارها و کنش‌های

اجتماعی وجود دارد و مردان در عین ابراز ناخرسندی از نابرابری موجود، هویت تبعیض‌گذار خود در ایجاد نابرابری در اجتماع را منکر می‌شوند و بازنمایی نمادها و زبان و تعاملات اجتماعی و ساخت‌های اجتماعی بیان‌گر نابرابری میان دو جنس است که با در دست داشتن زبان، گفتمان و قدرت به تداوم نابرابری دامن می‌زنند (محمدی اصل، ۱۳۹۶: ۱۲۲). تاریخ را مردان به نگارش درآورده‌اند و مردان خط سیر وقایع و رخدادها را تعیین کرده‌اند و تمامی تاریخ مملو از اتفاقاتی است که برای مردان در طول زمان پیش‌آمده است. اگر زنان امکان نگارش داشتند، تاریخ امروزه چنین مردانه به نظر نمی‌رسید و تاریخ شاید به‌گونه‌ای نوشته می‌شد که در آن از زنان کنش‌گر و تأثیرگذار سخنی برای گفتن داشت و زنانگی نیز به‌سان مردانگی ارزشی تاریخی پیدا می‌کرد (غذامی، ۱۳۹۵: ۱۰). گفتمان غالب در رویکرد فمینیسم پست‌مدرن گفتمان مردانه است که موجب از بین رفتن حقوق طبیعی زنان و هویت زنانه می‌شود. اهمیت گفتمان در مکتب فمینیسم پست‌مدرن به دو شکل می‌تواند ظاهر شود: گفتمان‌هایی که منجر به مشروعیت یا عدم مشروعیت روابط و ساختارهای اجتماعی می‌شود و گفتمان‌های غالبی که نسبت به وضعیت زنان بی‌توجه است و موجب طرد و حذف زنان از مباحثات می‌شود. فمینیسم پست‌مدرن با تاسی از دیدگاه‌های فوکو، عرصه‌ی گفتمان را مهم‌ترین عرصه‌ی نقد و چالش در ایجاد نابرابری علیه زنان می‌داند (ضمیران، ۱۳۹۶: ۲۷). در مکتب فمینیسم پست‌مدرن جنسیت سازه‌ای اجتماعی و امری گفتمانی است که در زبان و فرهنگ ریشه دارد. جنسیت در زمان و مکان ساخته می‌شود و در فرهنگ و زبان شکلی دیگر به خود می‌گیرد. جنسیت به‌عنوان برساختی اجتماعی یا مجموعه‌ای از سایر روابط اجتماعی پیچیده قرار دارد و به همین دلیل روابط سلطه‌ی ناشی از جنسیت اشکال مختلفی را به خود می‌گیرد. تمامی زنان تحت یک ستم مشترک و یک نوع نابرابری نیستند و هرچند که نقطه‌ی اشتراک تبعیض علیه زنان نابرابری‌های جنسیتی است، اما این نابرابری صورت‌های مختلف و متفاوتی را دارد که دلیل آن نیز تفاوت در گفتمان و زبانی است که فرهنگ را در جامعه ایجاد می‌کند. مادینگی و مؤنث بودن در زبان حق طبیعی و ویژگی زبان است که سلب این حق از طریق مذکر محوری و اصل فرضی به نام مذکر انگاری صورت می‌گیرد (غذامی، ۱۳۹۵: ۱۷). در موج یک و دو باوجود مطرح‌شدن ایده‌ی ساختگی بودن جنسیت در زمان و مکان و تاریخ و ریشه‌دار بودن نابرابری‌ها در فرهنگ و زبان، بازهم عرصه‌ی گفتمان موردتوجه جدی قرار نگرفت. فمینیسم پست‌مدرن با به رسمیت شناختن تفاوت‌ها مانع از شکاف میان اعضا شد و اندیشه و هویت و تجربه را قوام‌یافته در زبان و گفتمان اعلام کرد و به همین دلیل نیز تمام تلاش خود را معطوف به

دگرگونی در سطح گفتمان نمود که این مسئله خودبه‌خود موجب تغییر در مؤلفه‌های قدرت و ذهنیت نیز می‌شد. به عبارتی تغییر در گفتمان‌ها و ایجاد گفتمان‌های متقابل در برابر گفتمان مرد محور و ظهور گفتمان زنانه راه را برای تغییر وضعیت ذهنیت از سوژه‌ی فاعل و شناسای مرد به‌عنوان محور و حقیقت جهان‌شمول و ذهنیت و جهان‌بینی زنانه هموار می‌نمود. همچنین با تغییر در ذهنیت و گفتمان غالب مرد محور ساختارهای قدرت نیز دچار تحولات بسیاری خواهد شد و اعمال سلطه‌ی مردسالار محو می‌شود. درک مناسبات قدرت و دانش بدون گفتمان غیرممکن است.

۲.۳. قدرت - جنسیت

مردسالاری و مرد محوری مفاهیمی برای بیان وضعیت زنان یا مردان نیست، بلکه مجموعه‌ای از مفاهیم و ارزش‌هایی است که قدرت و نظم را در ساختارهای اجتماعی نشان می‌دهد. برکناری زنان از قدرت سابقه‌ای دیرینه دارد که در بررسی روند تحولات تاریخی به آن اشاره شد. نابرابر سالاری وضعیتی است که می‌تواند مشمول زنان و مردان شود، اما مردسالاری قربانی نابرابری خود را از میان زنان انتخاب می‌کند. نابرابری جنسیتی حتی با از بین بردن مواضع نابرابر حقوقی در روابط اجتماعی وجود دارد و دلیل آن نیز تمرکز منابع قدرت و ثروت و معرفت در اختیار گروه مردان است که در آن حتی معرفت و دانش نیز تولید می‌شود (محمدی اصل، ۱۳۹۶: ۱۲۷). مردسالاری و در اختیار داشتن قدرت توسط مردان، برای اعمال سلطه بر زنان با کنار گذاشتن زنان از آموزش و تحصیل آغاز شد و به حذف زنان از عرصه‌های فرهنگی و ساختارهای اجتماعی انجامید. پروژه‌ی حذف زنان از ساختارهای قدرت، ریشه در تفکر قدیمی دارد که از قرن ۱۲ میلادی کلید خورد و تا صدسال اخیر با دور نگاه‌داشتن زنان از فرآیند آموزش رسمی ادامه داشت. مفهوم قدرت به توانایی یک شخص یا گروه در اعمال نفوذ بر سایرین اشاره دارد که آن‌ها را مطیع بر انجام کار و اجرای اوامر می‌سازد. قدرت می‌تواند مبتنی بر زور و غلبه باشد یا مبتنی بر پاداش و قانونی باشد. از منظر فمینیسم پست‌مدرن تسلط و قدرت گرفتن در مردان از طریق نهادینه کردن قدرت در این گروه انجام می‌شود و این تسلط از طریق نظامی اعمال می‌شود که ایدئال‌ها را در جامعه مردانه به تصویر می‌کشد و زنان را متقاعد به تابعیت از آن می‌نماید (حسین قلی زاده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۳۹). تمامی گذرگاه‌های قدرت در اجتماع در اختیار مردان است و مردسالاری در مرحله‌ی نخست نهادها و ساختارهای اجتماعی و در مرحله‌ی بعد ویژگی‌های افراد را تشکیل می‌دهد. بیشتر زنان در طول زندگی

خود در جاتی از محرومیت و نابرابری و طرد از عرصه‌های قدرت را تجربه کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها حذف از قدرت سیاسی، قدرت فرهنگی، آموزش و پرورش رسمی و آسیب‌پذیری در برابر مسائل جنسی است (لگیت، ۲۰۱۳: ۲۰). مؤلفه‌ی قدرت و تأثیر آن بر ایجاد و تداوم نابرابری، در اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن با ایده‌ی نیچه و فوکو و تأثیر آن بر مکتب پست‌مدرن آغاز شد و با اضافه نمودن عامل جنسیت در این مکتب شکل دیگری به خود گرفت. در اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن، وجود تبعیض‌های جنسیتی ریشه در مناسبات پیچیده‌ی قدرت در تمامی ساختارهای اجتماعی دارد که در اختیار و در کنترل مردان است. روابط مبتنی بر قدرت مرد محور و بازتولید این نوع روابط در جامعه است که موجب انقیاد زنان می‌شود. در این مؤلفه مقصود از قدرت و اعمال قدرت، قهر و غلبه و ارباب که شکل سنتی قدرت را تشکیل می‌دهد، نیست بلکه روابط قدرت در جامعه‌ی پست‌مدرن به فراخور پیچیده شدن جوامع انسانی و روابط اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از وضعیت اعمال قدرت سنتی عمل می‌کند. در شکل زندگی مدرن امروزی و دوران پست‌مدرن اعمال روابط قدرت به‌گونه‌ای است که افراد تحت سلطه حتی متوجه تحت ستم بودن و فرمان‌برداری خویش نمی‌شوند و حتی از وضعیت تحت سلطه‌ی خود تا حدی، به دلیل بی‌اطلاعی نسبت به اعمال قدرت بر خود، رضایت دارند. در چرخه‌ی قدرت پست‌مدرن و مناسبات پیچیده و عجیب آن، حذف و طرد مخالفین همیشه به‌صورت ملموس و عینی انجام نمی‌گیرد، بلکه از روش‌هایی برای به حاشیه راندن گروه‌های مخالف استفاده می‌شود که جز با درک این روابط پیچیده و گفتمان‌های غالب و حاکم ناشی از آن، قادر به تشخیص و فهم دلیل طرد نیستیم. رابطه‌ی میان ارباب و برده در مفهوم سلطه معنادار می‌شود و در روابط قدرت به شکل مدرن، اعمال قدرت بسیار پیچیده‌تر و نامرئی‌تر است. اعمال قدرت می‌تواند در قالب‌های زور و ارباب، تشویق و مشارکت و اقلان جلوه کند (یوانا، ۱۳۷۷: ۵۵-۶۷). در این صورت پست‌مدرن از قدرت، از نظام سلسله‌مراتبی که محصول دوران مدرن است، خبری نیست و اعمال قدرت فرآیندی بسیار پیچیده‌تر دارد. اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن قدرت مردانه و مردسالاری حاکم بر جوامع را سرچشمه‌ی قدرت می‌داند. در این اندیشه تعلق قدرت به گروه مردان است که موجب انقیاد زنان شده است و این قدرت از طریق صورت‌بندی گفتمان‌ها در طول دوره‌ای طولانی انجام شده است. ترکیب علم و دانش با قدرت و در مسیر اعمال قدرت مردانه است که حقیقت‌ها چیزی جز ساخته‌های ذهنی مردانه نیستند (نصری مشکینی، ۱۳۸۵: ۱۹۴-۲۲۸). فمینیسم پست‌مدرن مقاومت در برابر قدرت را با مقاومت در ایجاد و گسترش گفتمان‌های مرد محور میسر می‌داند و در این مکتب به تولید گفتمان‌های

زنانه نگر، ضمن شالوده شکنی از گفتمان و ذهنیت مردانه که منجر به تبعیض و نابرابری برزنان می‌شود، تأکید می‌شود. در اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن قدرت جایگاهی بسیار مهم دارد و نحله‌های مختلف فمینیستی نیز سه پرسش مشترک حول محور قدرت مطرح نموده‌اند. اینکه سلطه‌ی جنس مذکر بر مؤنث از کجا و چگونه آغاز می‌شود و چرا این سلطه توسط زنان پذیرفته می‌شود و نتایج تداوم این سلطه چیست. سلطه در فمینیسم ترجمان قدرت است که در اختیار مردان است. فمینیست‌ها مفهوم و تعریف قدرت را جنسیتی می‌دانند و معتقد به لزوم به بازتعریف آن هستند. برخی از فمینیست‌ها معتقدند تداوم تاریخی قدرت در گروه مردان اعتمادبه‌نفس را از زنان گرفته است. قدرت موجب تقسیم‌بندی تصمیم‌ها می‌شود و با همین روش تصمیم‌های عالی و استراتژیک در اختیار مردان قرار می‌گیرد و تصمیم‌های جزئی بر عهده‌ی زنان است. در اندیشه‌ی فمینیسم پست‌مدرن علاوه بر تمرکز بر قدرت رسمی، به جنبه‌های غیررسمی و پنهان قدرت توجه می‌شود که از طریق گفتمان زن‌ستیز موجب تداوم سلطه برزنان می‌شود.

نتیجه‌گیری

اندیشه‌ی پست‌مدرن حاکم بر جرم‌شناسی فمینیستی معتقد است که تجربه‌ی انسانی به طرز گریزناپذیری وابسته به زبان است و عملکرد ساختارهای زبان حقوقی مرزی انتقادی برای اصلاح نابرابری‌های موجود در حوزه‌ی زنان است و این گفتمان‌های حقوقی و قانونی باید نقطه‌ی عطف مبارزه‌های سیاسی برای رفع تبعیض‌های جنسیتی در نظر گرفته شود، این قوانین حقوقی و گفتمان حقوق است که موجب تحمیل قواعد مردسالارانه برزنان می‌شود و به همین دلیل تحلیل گفتمان‌های این حوزه اهمیت بسیار زیادی دارد. از دیرباز حاکمیت به گروه مردان تعلق داشته است و از دوران مدرن به بعد یعنی از زمان ظهور حکومت‌های قانونی و قانون مداری، زنان در حاکمیت دارای نقش فعال و اثرگذاری نبوده‌اند و طبیعتاً در فرآیند تقنین و تصویب به دلیل دور ماندن از قدرت حاکمیت و قدرت قانون نقشی نداشته‌اند. در اندیشه‌ی جرم‌شناسی فمینیسم پست‌مدرن جرم یک رفتار ساده‌ی خلاف قانون نیست، بلکه مجموعه‌ای پیچیده‌ای است که از طریق تعامل‌های واکنش اجتماعی قدرت مرد محور تولید و ساخته می‌شود و به عبارتی خواست و اراده‌ی مردانه از طریق جرم‌انگاری رفتارهای زنانه منجر به تبعیت و اطاعت زنان از قانونی می‌شود که در تصویب و اجرای آن زنان، دیدگاه‌ها و تجارب آن‌ها به‌طور کلی حذف و نادیده گرفته شده است. زنان در این رویکرد موضوع تصویب جرائم هستند و اثرگذار بر فرآیند آن مردانی هستند که با در اختیار داشتن قدرت و گفتمان و تمرکز بر ذهنیت-جنسیت

مرد محور به مشروعیت بخشی به اعمال و خواسته‌های خود در سایه‌سار امن قانون مشغول هستند و تنها راه گریز از معضل موجود و کنترل مسئله‌ی جرم در ایجاد گفتمان، ذهنیت و قدرت جانشینی است که جهان‌بینی زنانه را نیز در خود جای‌داده باشد.

منابع و مأخذ فارسی

کتاب فارسی

- بازرگانی، بهمن، ۱۳۹۶، *ماتریس زیبایی (پست‌مدرنیسم)*. تهران. اختران.
- بشیریه، حسین، ۱۳۹۶، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم*، چاپ ۱۵.
- رشیدیان، عبدالکریم، ۱۳۹۴، *فرهنگ پسامدرن*، نشر نی، چاپ ۲.
- شجاعی، علی، ۱۳۹۳، *تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیرشناسی و تحلیل گفتمان*، انتشارات دادگستر، چاپ ۱.
- ضیمران، محمد، ۱۳۹۶، *میشل فوکو: دانش و قدرت*، انتشارات هرمس، چاپ ۹.
- غذامی، عبدالله، ۱۳۹۵، *زن و زبان*، ترجمه هدی عوده تبار، انتشارات گام نو، چاپ ۲.
- قربان‌نیا، ناصر و دیگران، ۱۳۸۴، *باز پژوهی حقوق زن*، جلد ۱، انتشارات روز نو، چاپ ۱.
- لگیت، مارلین، ۱۳۹۶، *زنان و روزگارشان*، ترجمه نیلوفر مهدیان، نشر نی، چاپ ۵.
- مالپاس، سایمون، ۱۳۹۵، *پسامدرن*، ترجمه بهرام بهین، نشر ققنوس، چاپ ۲.
- محمدی اصل، عباس، ۱۳۹۶، *برساخت اجتماعی جنسیت*، نشر گل‌آذین.
- مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۵، *از جنبش تا نظریه‌ی اجتماعی*، تاریخ دو قرن فمینیسم، نشر شیرازه، چاپ ۳.
- نافین، نایر، برنارد، توماس، ۱۳۸۷، *فمینیسم و جرم‌شناسی*، ترجمه میر روح‌الله صدیق، انتشارات رامن، چاپ ۱.
- نوذری، حسینعلی، ۱۳۹۲، *پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم*، مجموعه مقالات، انتشارات نقش جهان، چاپ ۴.
- هیدنسون، فرانسیس، ۱۳۸۹، *زنان و مقوله‌ی جرم*، ترجمه محمدتقی نوری، انتشارات مجد، چاپ ۱.
- وارد، گلن، ۱۳۹۶، *پست‌مدرنیسم*، ترجمه قدر فخر رنجبری و ابوذری کرمی، نشر ماهی، چاپ ۶.
- ولد، جرج، برنارد، توماس، ۱۳۹۳، *جرم‌شناسی نظری*، ترجمه علی شایان، انتشارات سمت، چاپ ۷.

- یوانا، هاج، ۱۳۷۷، پست‌مدرنیسم: فمینیسم و پسا مدرنیته: جدایی‌های گمراه‌کننده‌ی ناشی از تقابلی مدرنیته و پست‌مدرنیسم، ترجمه فرزانه سجودی، نشر فارابی، شماره ۲۹.
- جعفری، مجتبی، ۱۳۹۵، «چالش‌های فرا نوگرایانه اصول حقوق کیفری مدرن» مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران، دوره ۳، شماره ۱.
- حسین قلی زاده، رضوان و دیگران، ۱۳۹۴، «سنجش رابطه‌ی جنسیت، فرهنگ‌سازمانی و توزیع قدرت در سازمان»، مجله زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۳، شماره ۲.
- خلف خانی، مهدی، ۱۳۹۱، «چالش‌های فمینیسم» فصلنامه مطالعات سیاسی، زمستان.
- رحیمی نژاد، اسماعیل، صادقی، سالار، ۱۳۹۶، «حقوق کیفری در سنجه‌ی جرم‌شناسی پست‌مدرن»، پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره ۱۵.
- رستمی تبریزی، لمیا، ۱۳۸۸، «درآمدی بر رویکرد جنسیتی جرم‌شناسی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۵۰.
- سجادی، سید مهدی، ۱۳۸۴، «فمینیسم در اندیشه‌ی پست‌مدرنیسم»، مجله مطالعات راهبردی زنان، سال ۸، شماره ۲۹.
- شاکر خوئی، احسان، ۱۳۸۸، «گفتاری در فمینیسم»، مجله اطلاعات و حکمت، سال ۴، شماره ۱.
- شاملو، باقر، کاظمی جویباری، مهدی، ۱۳۹۴، «پست‌مدرنیسم و بازاندیشی مفهوم جرم»، مجله‌ی پژوهش حقوق کیفری، سال ۴.
- صادقی فسایی، سهیلا، پروین، ستار، ۱۳۹۰، «جرم برساخته‌ی ذهنیت و گفتمان و قدرت» فصلنامه پژوهش حقوقی، تابستان ۱۳۹۰، شماره ۳۳.
- عالی پور، حسن، ۱۳۸۴، «فمینیسم و جرم‌شناسی»، مجله مطالعات راهبردی زنان، شماره ۳۰.
- عیسی وند، لیلا؛ توحید فام، محمد، ۱۳۹۱، «فمینیسم پست‌مدرن و تحول در مفهوم دموکراسی»، مجله تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، شماره ۱۷.
- فرحی، مریم، ۱۳۹۷، «جرم انگاری در بستر مکاتب کیفری و نظریه‌های جرم‌شناسی با نگاهی به حقوق ایران و امریکا»، مجله مطالعات علوم سیاسی و فقه، دوره ۴، شماره ۱/۲.
- فروزش، روح‌الله، ۱۳۸۹، «جرم‌شناسی پست‌مدرن»، مجله‌ی زمانه، شماره ۹۴ ص ۵۴.
- قماش، سعید، ۱۳۹۴، «از جرم‌شناسی علت شناختی تا جرم‌شناسی شناختی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۷۰.

- قیصری، نورالله، ۱۳۹۳، « مکاتب امنیتی: نقدهای موجود و ضرورت طرح نگرشی نوین»، فصلنامه‌ی سیاست دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۲.
- کلر بلو، ماری، ۱۳۸۳، « حقوق و تفاوت‌های جنسی از دیدگاه‌های فمینیستی»، ترجمه: امید ساعدی، نشریه حقوق اساسی شماره ۳.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، گلدوزیان، حسین، ۱۳۹۷، «جرم‌شناسی پست‌مدرن و رویکرد آن به جرم و علت‌شناسی جنایی»، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال ۶، شماره ۲۳.
- نصری مشکینی، قدیر، ۱۳۸۵، «اندیشه سیاسی فمینیسم: روش‌ها و مفاهیم کلیدی»، مجله مطالعات راهبردی زنان، شماره ۳۳.
- نقیب زاده، احمد، سعیدلویی، مونا، ۱۳۹۰ «فمینیسم در فرازوفروود پارادایم زمان»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، شماره ۱۵.
- دهقانی فیروزآبادی، سمیه، ۱۳۹۶، «نگاهی به جرم‌شناسی انتقادی دیدگاه مارکسیست، فمینیسم و پست‌مدرن»، چهارمین همایش ملی حقوق و ارزیابی کارآمدی قانون در نظام جمهوری اسلامی ایران. بهمن ۱۳۹۶.

منابع انگلیسی:

- Arrigo B. A. (1995) *The peripheral core of law and criminology: on postmodern social theory and conceptual integration*. Justice Q 12.
- Bruce A, Arrigo, Milovanovich, Dragan, 2016, *postmodernist and post-structuralist theories of crime*. republished by Routledge.
- Belknap, Joanne, 2015, *The invisible woman: gender, crime and justice*, fourth edition, cenage learning
- Clair M, Renzetti, 2013, *feminist criminology*, by Routledge.
- Clancy Ratliff, 2006, *postmodern feminism*, university of minnesoata, usa.
- Dennis Patterson, 1992, *postmodern, feminism and law*, cornell law review, vol. 77, issue 2.
- Giroux, H. A. 1991, *Postmodernism, feminism, and cultural politics: Redrawing educational boundaries*. Suny Press.
- Howe, Adrian, 1994, *punish and critique towards a feminist analysis of penalty*. Routledge, 2005, 2th edition.
- Heimer, Karen, kruttchnitt, Candace, 2006. «gender and crime» new York and London university press.
- Austin, Liz, Cowburn, Malcom, 2013. «postmodernism and criminological thought: whose science? Whose knowledge? Values in criminology and community justice» Bristol, policy press, vol. 3.
- Berns, Nancy, 2001. «degendering the problem and gendering the blame: political discourse on women and violence, gender and society» vol. 15, No. 2.

- Byngbae, Kim, Xiz wang, Hyunjung, Cheon, 2018, «Examning the impact of ecological contexts on gender disparity in federal sentencing» justice quarterly, Routledge, academy of criminal justice science.
- Cowling, Mark, 2006. «Post modern politics? The erratic intervevation of constitive criminology» Internet journal of criminology, November.
- Kathleen Daly, Meda Chesney Lind, 1988 .«feminism and criminology», justice quarterly, Vol. 5, No. 5, Acadamy of criminal Justice science.
- Kristian M Barber and I Merry, «A postmodern feminist approach to teaching human sexuality», 2001. inovative starategies and teaching, family relation, Vol. 50, No. 1. pp: 23-33.
- Oslen, frances, 1998, «what is feminist legal theory and why should gender studies care about?» IGS, Bulletin.
- Ruth, Gilbert, Paula, 2002, «discourse of female violence and socital gender streotypes, violence against women», Vol. 8, No. 11.
- Saint, Germian, Michelle A, 1989, «dose their differences make a differenc? The impact of women on public policy in Arizona legislature», annal metting of American polptical sience association.
- Sally s, simpson. 1989, «pun Feminist theory: crime and justice», university of Maryland, criminology, Vol. 27, No. 4.
- Sandu, Antonio, 2010, «postmodern approach of philosophy of law», postmodern opening, year1, Vol 3.
- Smart, carol. 1992, «The women of legal discourse, social and legal studies», Sage London, Vol. 1.
- Thomas, Sue, 1991, «the impact of women on state legislative policies», The journal pf politics, Vol. 53, No. 4.
- Thornton, Margaret, 1986, «feminism and jurisprudence: illusion or reality?» Australian jurnal of law and society, Vol. 3.
- Tracy E, Higgins, 1995, «by reason of their sex: feminist theory postmodern and justice», cornell law review, Vol. 80, issue. 6.
- Vericia Miller. 2017 «The Feminist School of Criminology: Definition & History». Chapter 3, Vol. 2, No. 3.
- Whelehan, I. 1995. «Modern Feminist Thought: From the Second Wave to\Post-Feminism». NYU Press.